

يعقوب لیث صفاری

قهرمان سیستان

غمزه سردادور



انتشارات نوید صبح

۱۳۹۶ - چاپ اول

يعقوب لیث صفاری

قهرمان سیستان

نویسنده: حمزه سردادور

نمونه خوان: اصغر آزادبخت

ناشر: انتشارات نوید صبح

صفحه آرای: موسسه کتاب آرا

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۲۶-۳۸-۱



خیابان لبافی نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۱۷، طبقه همکف

تلفن: ۰۹۱۲۸۳۱۶۲۴ - ۶۶۴۱۶۹۱۳

Email: davidsohb@yahoo.com

سرشناسه	:	سردادور، حمزه، ۱۳۴۹-۱۳۷۵
عنوان و نام پدیدآور	:	يعقوب لیث صفاری قهرمان سیستان / نویسنده حمزه سردادور
مشخصات نشر	:	تهران: نوید صبح، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	:	۴۷۲ ص
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۶۲۶-۳۸-۱
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	يعقوب لیث صفاری، شاه ایران، ۱۲۶۵ق.
موضوع	:	ایران - تاریخ - صفاریان - ۲۴۷-۲۶۵ق.
رده بندی کنگره	:	DSR ۶۱۵/س۴ ی ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۴۶۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۸۳۳۲۴۰

فهرست مطالب

۵	 سخن ناشر
۷	 یعقوب شاگرد مسگر
۱۲	 قلعه خرابه و یعقوب
۱۹	 یعقوب عیار می شود
۲۶	 یعقوب به عبادت طاووس می رود
۴۳	 یعقوب با طاووس قهر کرد
۴۷	 یعقوب و نمک
۵۴	 قیام یعقوب
۶۱	 قتل بلال بدست طاووس
۷۵	 یعقوب با صالح هم پیمان می شود
۸۷	 قتل سرهنگ عیاران بدست یعقوب
۹۷	 قتل زنبیل پادشاه کابل بدست یعقوب
۱۰۹	 توطئه بر علیه یعقوب
۱۳۷	 فتح هرات
۱۴۳	 ازهر عاشق طاووس می شود

۱۵۲	فتح کرمان و شیراز
۱۷۰	یعقوب طاووس را برای ازهر خواستگاری می کند
۱۸۷	طاووس نامزد ازهر شد
۱۹۶	لشکر خلیفه تسلیم یعقوب می شوند
۲۱۲	ماه ملک و طاووس
۲۲۹	ماه ملک عاشق ازهر می شود
۲۴۰	نامزدی طاووس و ازهر بهم می خورد
۲۵۲	طاووس نامزد عمرو می شود
۲۵۴	چشم به راه خواستگار
۲۶۲	عمرو عاشق ماه ملک می شود
۲۹۰	عمرو می خواست پنهانی ماه ملک را عقد کند
۳۲۳	ازهر دوباره طرف ماه ملک برمی گردد
۳۲۸	توطئه قتل ازهر توسط خواهر ماه ملک
۳۴۰	مسموم شدن کنیز توسط زن بیوه نابکار
۳۵۰	ماه ملک به خانه جدید منتقل می شود
۳۶۳	زن بیوه مرد تیرانداز را اغفال می کند
۳۸۲	توطئه مرد تیرانداز می خواهد زن بیوه را مسموم کند
۴۰۴	دعانویس
۴۲۰	طاووس بدستور دعانویس به شهر بست رفت
۴۳۴	زن بیوه مرد شیاد دعانویس را در زندان مسموم می کند
۴۵۰	مکافات عمل
۴۶۷	واصل به یعقوب حمله می کند و شکست می خورد

سخن ناشر

سرزمین ایران در ازمینه تاریخ به علت برخورداری از شرایط مناسب آب و هوایی، خاک حاصلخیز، دسترسی به آب‌های آزاد و پل ارتباطی میان دنیای شرق و غرب، همواره چشم طمع قدرت‌های فرصت طلب را به سوی خود داشته است. هرگاه حکومتی مقتدر بر آریکه قدرت ایران حکمرانی نموده است امید فرصت طلبان را به یأس تبدیل کرده است اما جانشینان حکمرانان مقتدر که تاج و تخت را از پدر به ارث بردند و بر برابر متجاوزانی چون اسکندر، سپاه اعراب مسلمان و چنگیزخان و تیمور لنگ زانو زدند.

تسلیم در برابر دشمن متجاوز هم سرمایه‌های یک کشور از میراث فرهنگی تمدنی گرفته تا سرمایه‌های مالی و انسانی، همه را به بار فنا و نیستی می‌دهد. تنها آنچه که در این میان شدت و فزونی می‌گیرد حس وطن پرستی و بیرون بردن و زنانی است که شاهد فرو ریختن سقف خانه‌هایشان بوده‌اند، برق شمشیر دشمن متجاوز را نظاره‌گر بوده‌اند و صدای سم اسبان سپاه مهاجم را در زیرپای خود حس کرده‌اند. زبان، مذهب، سنت، ارزش‌هایشان که در خرد جمعی‌اشان نقش بسته رو به زوال می‌نهد. بغض در گلو، اشک در چشم و کینه در دل در زیر تازیانه مهاجم قهار چشم انتظار فرماندهی بوده‌اند تا پیش قراول سپاهشان گردد.

اگر حکیم ابوالقاسم فردوسی زبان پارسی را رو به انحطاط دید و برخورد و ذلیفه دانست که سی سال شبانه روز پاسدار راستین آن باشد و شاهنامه را به نظم درآورد. باید یاد داشت که مرزهای این دیار نیز در دردآورترین دوران خود حاشی از فداایان از جان گذشته نبوده است. آن‌گاه که حکمرانان فاقد شایستگی به اسارت نیروهای مهاجم درآمدند مردانی داغ‌دیده که مهر وطن پرستی در دل داشتند با دستان خالی به جنگ امپراطوری‌های بزرگ زمانه خود رفتند و با داس و دشنه و سنگ و کلوخ راه را بر متجاوزین سد کردند.

آریو برزن سردار لر تبار اهل یاسوج با نیروهای اندکش در دره‌های لرستان سپاه عظیم اسکندر مقدونی را به محاصره خود در می‌آورند و با پرتاب تخته‌سنگ‌های بزرگ پیش روی‌های وی را

متوقف می‌کند و اگر پای خیانت افراد خود فروخته در میان نبود، زنجیره‌ی فتوحات اسکندر مقدونی برای همیشه به تاریخ می‌پیوست.

یعقوب لیث فرزند رویگری از زحمت‌کشان سیستان، جوانمردی از دیار رستم، ایام جوانی‌اش را به عیاری و حمایت از محرومین جامعه در برابر بیدادگران سپری کرده است وی گروهی از جوانان عیار را رهبری می‌کرد و هرجا رفتاری مغایر با اصول جوانمردی می‌دیدند وارد عمل می‌شدند. یعقوب آزاده، راهی شدن کاروان‌های خراج سیستان که حاصل رنج مردم آن دیار است را به سوی خزانه‌های بغداد بر نمی‌تابید و براءیه آن می‌شورد. یعقوب مهر وطن در دل دارد و با قدرت گرفتن در سیستان خراج خلیفه را قطع می‌کند. وی سپس شهرهای خراسان و فارس و کرمان و گرگان را به تصرف خود در می‌آورد.

آن‌گاه که نماینده خاندان به سمت ارباب و فریب یعقوب به سیستان می‌رود. یعقوب شمشیر از نیام می‌کشد و به خلیفه پیغام می‌دهد: «من مردی رویگر زاده‌ام که آن را از پدرم آموخته‌ام و خوراکم نان جو و پیاز تره بوده است. این قدرت را در پدرم به ارث نبرده‌ام بلکه آن را به ضرب شمشیر و جوانمردی به دست آورده‌ام. اگر خلیفه بندها صد نفر سیستان را دارد، میان من و خلیفه شمشیر حکم می‌کند»

اما قضا در کمین بود و اجل مهلتش نداد، هنگامی که ارشاد نسجم وی به جهت تصرف بغداد در خوزستان مستقر بود مرگ زود هنگام وی کابوس پریشان را به خاتمه داد.

اشارات نوید صبح

های عیمی